

## عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد!

امیرالمؤمنین علی علیه السلام، پیشوای بزرگ اسلام و امام اول شیعیان جهان، در سال چهارم هجری یعنی سی سال بعد از رحلت پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم چشم از این دنیای مادی فرو بستند و روح بلندشان، از تنگنای این جهان به ملکوت اعلی پرگشود.

به دستور حضرت، فرزندان ایشان امام حسن و امام حسین علیهما السلام، بدن مطهر ایشان را در زمین مرتفعی که عرب به آن «نجف» می گوید مدفون ساختند؛ بدون این که مردم بدانند محل دفن آن حضرت کجاست.

امیرالمؤمنین علیه السلام همان شخصیت عالی قدری هستند که با زور بازوی ایشان، کمر کفر و سطوت شرک و بت پرستی در هم شکست و با جان بازی های مردانه شان، تعالیم اسلام حقیقی در سراسر عربستان گسترش یافت و مردم به دین خدا گرویدند؛ لذا به واسطه ی کینه ی دیرینه ای که مُشتی از پرورش یافتگان جاهلیت و نفاق، به دل گرفته و در سینه پنهان داشته بودند، اگر دسترسی به مرقد ایشان پیدا می شد، از تعرض به مدفن مقدس آن حضرت خودداری نمی نمودند. از این رو آن مکان آسمانی در حدود ۱۵۰ سال از انظار عموم پنهان بود و فقط ائمه ی طاهرین علیهم السلام و عده ای از شاگردان مخصوص آن بزرگواران از محل دفن آن حضرت آگاه بودند و در فرصت هایی که دست می داد، دور از چشم دشمنان، تربت پاک ایشان را زیارت می کردند.

سالها گذشت و ایام سپری شد، بنی امیه و بنی مروان آمدند و چند روزی در این دنیای فریبنده ی زودگذر، اسب حکومت تاختند و چون پیمانۀ ی دولتشان لبریز شد، میدان را رها کردند و گذشتند، تا نوبت به بنی عباس یعنی عموزادگان بنی هاشم رسید. خلفای بنی عباس هم در شرارت نسبت به اهل بیت عصمت و خاندان نبوت علیهم السلام دست کمی از اسلاف خود نداشتند و بعضی از آنان با اعمال ننگین و جنایات خود، روی دولت بنی امیه را سفید کردند، که از آن جمله هارون الرشید بود. هارون الرشید نسبت به شیعیان و اولاد امیرالمؤمنین علی علیه السلام که نزد مردم مقام و موقعیت خاصی داشتند، سخت گیر و هرگونه آزادی را از آنها سلب کرده بود. وی ده ها نفر از فرزندان پیغمبر و سادات را به قتل رسانید و از همه مهمتر امام کاظم علیه السلام را بعد از چند سال که در زندان بغداد نگاه داشت به وسیله ی زهر شهید کرد.

روزی هارون در بیرون کوفه که دشت و ماهور و سیعی است به صید آهو رفته بود. به فرمان او اطراف بیابان را قُرق کردند و از هر طرف آهوان را رم دادند تا در تیررس خلیفه قرار گیرد. ناگاه چشم هارون به یک گله آهو افتاد و آنها را دنبال کرد. شکارچیان وی نیز تازی ها و بازهای شکاری را رها کردند که از فرار آهوان جلوگیری کنند. آهوان به سرعت از تلی بالا رفته و در آنجا آرام گرفتند. شکارچیان و هارون الرشید دیدند همین که سگ ها و بازی های شکاری نزدیک بلندی رسیدند، هر کدام به سویی رانده شدند و این عمل چند بار تکرار شد.

آهوان بدون هیچ واژه ای از بلندی به زیر می آمدند و همین که سگ ها و بازهای شکاری را به طرف آنها رها می کردند، به نقطه ی مرتفع تل بالا رفته و آسوده می خوابیدند ولی هر بار که سگ ها و بازها می خواستند تا برای صید آنها از بلندی بالا روند به طرز اسرار آمیزی سقوط می کردند.

هارون و همراهان تا سه بار شاهد این وضع بودند، شکارچیان تعجب کردند و هارون حیران ماند! او دستور داد برای وی خیمه ای زدند و سفارش کرد به کوفه رفته و مردی سالخورده را که از او ضاع آن محل اطلاع داشته باشد پیدا کنند و نزدش آورند. وقتی وی را آوردند، هارون از او پرسید آیا راجع به این نقطه اطلاعی دارد و از گذشتگان خبری شنیده است؟ پیرمرد گفت: اگر خلیفه تأمین بدهد که من و این محل در امان باشم اطلاعی که دارم در اختیار وی می گذارم. هارون گفت: خدا را گواه می گیرم که از جانب من هیچ گونه صدمه ای به تو و این محل نخواهد رسید. پیرمرد گفت: پدرم برای من نقل کرده که در زمان پدرش شیعیان عقیده داشتند که این بلندی محل دفن حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام است. خدا اینجا را حرم امن خود قرار داده است و هر کس بدان پناه ببرد در امان خواهد بود.

هارون فی الحال از اسب پیاده شد و آب خواست و وضو گرفت و در همان نقطه به نماز ایستاد. سپس خود را به زمین افکند و تا سه روز گریه و زاری می کرد...! آن گاه دستور داد گنبدی بر فراز آن تربت پاک بنا کنند و از آن پس هر بار که به کوفه می آمد به زیارت آن حضرت می رفت. بدین گونه مدفن امیرمؤمنان علیه السلام به دست یکی از دشمنان آن حضرت معرفی و زیارتگاه خاص و عام گردید که البته پس از آن به تأیید حجت های معصوم حق رسید که این مکان مرقد امیرالمؤمنین علی علیه السلام است.

<sup>۱</sup> - لعنت الله علیه.

<sup>۲</sup> - داستان های ما، نوشته ی مرحوم آقای علی دوانی، ص ۱۸۹ - ۱۹۲